بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 3 آبان 1395.

بحث در مورد صحیحه عبد الرحمن بن حجاج بود. عرض کردیم که در این روایت سه مرحله باید بحث کرد. مرحله اول اینکه آیا این روایت معذوریت در حکم تکلیفی را بیان می کند یا معذوریت در حکم وضعی؟ ما عرض کردیم که این روایت معذوریت در حکم وضعی را بیان می کند بنابراین به بحث برائت مربوط نیزست. مرحله دوم بحث اینکه آیا این روایت اختصاص به مورد دارد یا از آن می شود تعمیم استفاده کرد؟ ما عرض کردیم از آن تعمیم استفاده نمی شود کرد. وجوهی که برای تعمیم در این روایت ذکر شده است ناتمام است. مرحله سوم اینکه خب حالا اگر تعمیم هم قائل شدیم آیا نسبت به شک در شبهه حکمیه این روایت تعمیم دارد یا خیر؟ چون مشکل این روایت این است که در مورد شبهه حکمیه استدلال کرده است گفته است لا یقدر علی الاحتیاط. یعنی جهالت در شبهه حکمیه را در فرضی که قدرت بر احتیاط ندارد معذور دانسته است. یعنی غفلت یا جهل مرکب. بنابراین جهل بسیط را این روایت ناظر به آن نیست که محل کلام ما است. این اشکالی است که مرحوم امام مطرح فرموده اند و در کلمات آقایان دیگر هم هست فی الجمله. به نظر می رسد که از دو جهت باید در اینجا بحث کرد. یکی اینکه این روایت تعلیل کرده است عدم قدرت بر احتیاط را، این تعلیل برای اصل معذوریت نیست. تعلیل برای اهون بودن است. بنابراین معنایش این است که اصل معذوریت چه این قدرت بر احتیاط باشد چه نباشد وجود دارد. این چون أی الجهالتین می گوید به اهدی الجهالتین اهون و ذلک لأنه لا یقدر علی الاحتیاط. بنابر این به این نمی توانیم تمسک کنید که این روایت مربوط به غافل است. أهون بودنش مربوط به غافل است. ولی این جهت اقتضا نمی کند که اختصاص داشته باشد به غافل. ولی اصل این مطلب را باید دید که ما به چه بیان تعمیم استفاده می کردیم؟ نکته اصلی بحث این است. احیانا آن جهتی که تعمیم استفاده کردیم آیا این می تواند صورت غیر غفلت در شبهه حکمیه را هم شامل شود یا نمی شود؟ سه بیان برای تعمیم بود. یک بیان این بود که تعلیق حکم بر وصف مناسب دال بر علیت است و امثال اینها. اینجا به جهاله تعلیل شده است. حکم معلق شده است. و این جهالتی که اینجا هست اعم از غفلت و شکّ بدوی است. هر چند مصداقش در شبهه حکمیه بر غفلت انطباق داده شده است و در شبهه موضوعیه بر صورت شک ولی خود جهالت اعم است. معنای این مطلب این است که جهالت عذر است. به معنای عام آن. فرض این است که جهاله علت تامه معذوریت هست. اینجا در شبهه حکمیه هم استفاده می شود جهالت در صورت شک در حکم عذر است. و در صورت غفلت عذر بیشتری دارد.و غفلت منشأ می شود که عذر بیشتری داشته باشد به خاطر عدم قدرت بر احتیاط. اگر گفتیم که وجه تعمیم قد یعذر الجاهل فی الجهاله بما هو اعظم من ذلک. گفتیم اینکه جهالت عذر است آن هم همین جور. آن هم جهالت شک را شامل می شود. ولی اگر گفتیم که با اولویت حکم را می خواهیم استفاده کنیم. اولویت این روایت می گوید که در باب نکاح غفلت در شبهه حکمیه و شک در شبهه موضوعیه عذر است. القای خصوصیت که بکنید از اولویت باب نکاح بخواهید استفاده کنید معنایش این می شود که به طور کلی غفلت چه در باب نکاح و چه در غیر باب نکاح غفلت در شبهه حکمیه عذر است و شک در شبهه موضوعیه هم عذر است. اگر این وجه سوم را ما بخواهیم مشی کنیم نمی شود از روایت تعمیم استفاده کرد نسبت به صورت شک. بنابراین وابسته به این مطالب است. ماکه اصلا مرحله دوم را قبول نداشتیم این استدلالات را قبول نداشتیم بنابراین به مرحله سوم بحث نمی رسیم.

البته نکته بگویم اگر کسی بخواهد تعمیم استفاده کند اولویت خیلی ضعیف است در این سه وجهی که بود اولویت، آن دو وجهی که، به خصوص وجهی که به جهالت تعلیل شده است و امثال اینها اگر باشد آن از همه اینها قوی تر است. قد یعذر الجاهل هم وجه ضعیفی است. اینکه جهالت تعمیم شده است البته این تعمیم جهاله العله اش جهالت است و اگر کسی بخواهد استدلال کند باید به این استدلال کند و از این تعمیم استفاده می شود. خب این بحث تمام.

نتیجه بحث این است که صحیحه عبد الرحمن بن حجاج به درد بحث برائت نمی خورد عمدتا به خاطر اشکال در دو مرحله اول است. که البته معذوریت حکم وضعی را می رساند و ثانیا از روایت نمی شود تعمیم استفاده کرد. معذوریت در خصوص،

شاگرد: حرمت ابد

استاد: حالا حرمت ابد هم نگوییم. ازداوج با معتده هم بگوییم از مرحله اول هم غمض عین کنیم. معذوریت در تزویج ذات عده اقتضا نمی کند به طور کلی معذوریت وجود داشته باشد. خب تمام

سؤال: یعنی حرمت ابدی اش را القای خصوصیت کردیم؟

پاسخ: نه بحث این بود که معذوریت حکم تکلیفی نیست حکم وضعی است. مرحله دوم که با غمض عین. اگر گفتیم که حکم تکلیفی است باز هم نمی شود از حکم تکلیفی اش القای خصوصیت کرد. نه اولویت وجود دارد نه دلیل عامی در روایت وجود دارد که بشود از آن تعمیم کرد.

این نکته را هم ضمیمه کنم در بعضی کلمات یک عبارتی وجود دارد که العبره بخصوص اللفظ لا بخصوص المورد. همچین چیزی در این روایت. باید دید کدام لفظ را شما می گویید عام است. العله بخصوص اللفظ لا بخصوص المورد کدام لفظ روایت عام است؟ قد یعذر الجاهل چه چیزی باید بیان شود. همین عبارت در قلائد الفرائد است. مکرر ذیل این بحث تکرار کرده است. العبره بعموم اللفظ لا بخصوص المورد. خب باید دید کدام لفظ این روایت هست که عام است. برای استفاده عمومیت نیاز داریم این مطلب بیان شود. که عرض کردم یکی از آن سه تقریبی که ذکر شد باید به آنها تمسک کرد. خب بحث صحیحه عبد الرحمن بن حجاج تمام.

یک روایت دیگری که اینجا هست که از قدیم به آن تمسک شده است روایتی هست که روایت حفص بن غیاث است. این روایت را برای اولین بار جایی که من دیدم در وافیه به آن تمسک کرده است. مرحوم ملا احمد تونی در وافیه، به هر حال فاضل تونی در وافیه به این روایت تمسک کرده است متوفی 1071 است. بعد از ایشان در وسائل و الفصول المهمه صاحب وسائل این روایت آمده است. در الاصول الاصلیه فیض کاشانی هم آمده است. فیض یک قدری مقدمه برمرحوم صاحب وسائل است. دیگر در آن دوران ها به این روایت تمسک شده است. البته مرحوم فیض و مرحوم صاحب وسائل اخباری هستند این روایت اصل دلالتش را به یک معنا می پذیرند ولی یک توجیهاتی می کنند یک جوری می خواهند این روایت را یا تخصیص می دهند به شبهه وجوبیه یا به غفلت یا همان راه حل هایی که برای حل تعارض این روایات با ادله دال بر احتیاط به نظرشان هست بیان می کنند. حالا ما بحث فعلا نحوه جمع بین این ادله و ادله احتیاط را نداریم. اصل اینکه آیا این دلالت دارد یا خیر را می خواهیم مورد بحث قرار دهیم. روایت این است. روایت در ثواب الاعمال و توحید صدوق وارد شده است. من از روی توحید دارم می خوانم. عبارتشان هم عین هم است. در باب 64 توحید این روایت وارد شده است

حدّثنا أبي رضى اللّه عنه قال حدّثنا سعد بن عبد اللّه عن القاسم بن محمّد الأصبهاني، عن سليمان بن داود المنقري، عن حفص بن غياث النخعي القاضي قال: قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: من عمل بما علم كفي ما لم يعلم

در مورد سندش خب أبی و سعد بن عبد الله که مشخص است اینها ثقاه هستند. قاسم بن محمد اصبهانی بحث دارد. در مورد این قاسم بن محمد اصبهانی ابتدائا یک نکته بگویم. قاسم بن محمد اصبهانی غیر از قاسم بن محمد جوهری است. قاسم بن محمد جوهری یک سری استدلالاتی هست در مورد روایت ابن ابی عمیر و صفوان و امثال آنها بعضی وقت ها توثیق شده است و الآن هم بحث صغروی اش مطرح است که آیا واقعا روایت دارند یا خیر. ولی این قاسم بن محمد اصبهانی غیر از او است. بله بعضی جاها تحریف شده است.

سؤال:

پاسخ: همان آنها هم یک سری بحث های شخصیتی دارد که نمی خواهم واردش شوم

به هر حال این قاسم بن محمد اصبهانی عمده دلیل وثاقتش اکثار روایت اجلاء مثل ابراهیم بن هاشم، سعد بن عبد الله و این طایفه است که دلیل بر وثاقت قاسم بن محمد اصبهانی است. خب نفر بعدی سلیمان بن داود المنقری است. این سلیمان بن داود المنقری الشاذکونی سنی است. در کتاب های اهل تسنن هم ذکر شده است و احیانا تضعیفش هم کرده اند. ولی به هر حال از کلمات آنها استفاده می شود که جزو محدثین خیلی برجسته بوده است. خیلی عالم بوده است و جزو حفاظ تراز اول بوده است. ولی خب بعضی هایشان تضعیف کرده اند ولی نجاشی تصریحا توثیق کرده است می گوید لیس بالمتحقق بنا. شیعه نبوده است ولی کان ثقهً. خب این بحثی در وثاقتش نیست.

نفر بعدی حفص بن غیاث است. حفص بن غیاث را گفته اند عامی المذهب شیخ در فهرست گفته است لا یحلّ له کتاب المعتمد. کتاب معتمدی داشته است که عرض کنم معتمد بودن کتاب یک نفر دلیل بر وثاقت آن راوی هست. علاوه بر اینکه شیخ در عامی هایی که به روایت هایش اصحاب عمل کرده اند حفص بن غیاث را هم ذکر کرده است که ما در بحث در مورد عبارت عدّه دلالت و اعتبار عبارت عدّه را در وثاقت این افراد آنجا ذکر کردیم. شهادت بر وثاقت هم گفته ایم که می دهد. هم شهادت می دهد و هم شهادتش معتبر است. هر دو را در مقاله بحث کردیم.

خب پس بنابراین روایت موثقه است.

قال: قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: من عمل بما علم كفي ما لم يعلم

اینجا بحث های زیادی در مورد این روایت در کتاب های اصولی صورت گرفته است. در خزائن بحث کرده است مرحوم ملا مهدی نراقی. خزائن الاحکام مال ملا مهدی نراقی. در مفاتیح الاصول سید مجاهد بحث کرده است. من از همه آن بحث ها می گذرم. آنها خیلی بحث هایش قوی نیست. عمده مطلب اشکالی که مرحوم شیخ اینجا مطرح می کند یک اشکالی که در کلمات بعضی از این آقایان وارد شده است که شاید اشکال شیخ هم به همان برگردد. مرحوم شیخ می فرماید که این روایت دال بر عدم مؤاخذه است. نه دالّ بر عدم استحقاق عقوبت. شارع مؤاخذه اش نمی کند. مؤاخذه نکردن استحقاق عقوبت دارد ولی شارع عقوبت را در موردش مطرح می کند. خب این مقدار استدلال این اشکال برایش می آید که ما سابقا ذکر کردیم که اخبار به عدم مؤاخذه کشف می کند از اینکه تکلیف فعلی نیست وقتی تکلیف فعلی نشد استحقاق هم وجود ندارد. این جا یک اشکال دیگری مطرح هست که آن اشکال می تواند تقریب دقیق تری برای کلام خود مرحوم شیخ هم باشد و پاسخی به اشکالی که ما به کلام مرحوم شیخ کردیم. آ«ها گفته اند که من عمل بما علم، یعنی کسی که به همه معلوماتش عمل می کند. نه فقط یک شرط کفایت ما لم یعلم اینکه شخص به همه معلوماتش عمل کند. و به همه معلومات عمل کردن ممکن است از باب ان الحسنات یذهبن السیئات باشد که اگر کسی

إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبٰائِرَ مٰا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئٰاتِكُمْ

امثال اینها باشد و در این جور موارد اخبار به عفو دلیل بر اصل این نیست که تکلیف وجود ندارد. چون شرط دارد. آن اخبار به عفو مطلق و بدون شرط و تأمین مطلق دادن کشف از عدم تکلیف می کند. ولی وقتی قیدی دارد که نمی دانیم قید تحقق دارد یا ندارد دلیل نیست. توضیح و ذلک اینکه اصل دلالت اخبار به عفو بر عدم فعلیت تکلیف به خاطر این است که اگر اخبار به عفو بدهید در نوع مکلفین که محرکشان عقوبت هست دیگر نسبت به تکلیف داعی ندارند. رادعی از معصیت برایشان وجود ندارد. رادع نوعی معصیت عقوبت هست. البته بعضی افراد هستند که محرکشان ثواب است یا بلکه از آن بالاتر اصلا ثواب هم محرکشان نیست نفس محبت خدا و حبّ الهی آنها را تحریک می کند آنها نادر هستند. نوع افراد داعی بر انجام عمل و رادع از معصیت برایشان عقوبت است. و در جایی که شما بگویید این عقوبت انجام نمی شود چون این رادع وجود ندارد اگر تکلیف بخواهد فعلی باشد لغویت پیش می آید. این لغویت پیش آمدن در جایی هست که تأمین مطلق باشد. ولی اگر تأمین قیدی داشته باشد که تحقق این قید معلوم نباشد. مثل اینکه بگوید که اگر توبه کنید می بخشم. خب چه کسی مطمئن است که اگر معصیت کند موفق به توبه شود. اگر با ایمان از دنیا رفتید خداوند شما را می بخشد. خب چه کسی مطمئن است که آخر کار با ایمان از دنیا می رود و معصیت هایش باعث نمی شود که آن ایمان از او سلب نشود. یعنی شرطی باشد که آن شرط را افراد ندانند. یا اگر در تمام عمرتان گناهان کبیره مرتکب شده باشید گناهان صغیره را خداوند می آمرزد. خب چه کسی مطمئن است که هیچ وقت گناه کبیره ازش سر نمی زند که این باعث شود گناه صغیره انجام دهد. اگر ائمه معصومین شفاعت کردند شما را می بخشیم. خب چه کسی مطمئن است که شما را می بخشد. این جور اخبار به عفو هایی که یک قید و شرطی دارد که تحقق آن شرط روشن نیست. این روایت هم از همان سنخ است. شرط بخشیدن ما لم یعلم را عمل به علم می دانسته است. چه کسی مطمئن است که به همه ما علم عمل می کند؟ شاید مرحوم شیخ هم که بحث استحقاق را مطرح می کند تقریبش این است که، و این شکلی. به نظر می رسد که این اشکال، اشکال واردی است. من پاسخی در ای اشکال به نظرم نرسید و نمی شود به این روایت با توجه به این مطلب تمسک کرد. مگر شما بگویید که در واقع این روایت می خواهد بگوید که آن ما لم یعلم، القای خصوصیتی کنید چیزی کنید آن دیگر استدلال به خود این روایت مشکل است. بگوییم اگر کسی بگوید از او ما می فهمیم که خود ما لم یعلم آن چیزی که انسان این روایت ناظر به این است که آن چیزی که منجّز است ما علم هست و ما لم یعلم تنجیز نمی آورد. هر کسی همچین ادعایی کند خب اثبات پذیر نیست ولی اگر مطمئن شود خب بله. ولی این روایت می تواند ناظر به بخشش باشد و بنابراین نشود به آن استدلال کرد. خب این هم بحث این روایت هم تمام. البته این روایت یک نکته ای در موردش هست آن نکته این است که این روایت اگر هم دال باشد با ادله اخباری ها تنافی ندارد. صاحب وسائل خیلی تلاش کرده است بالا پایین کرده است که یک جورهایی این روایت را حل کند. این روایت می گوید من عمل بما علم، خب یکی از ما علم هم وجوب احتیاط هست که از ادله اخباری ها استفاده می شود باید به وجوب احتیاط هم عمل کنیم. وجوب احتیاط در شبهات تحریمیه البته. اخباری ها در شبهات وجوبیه قائل نیستند. همچنین در شبهات موضوعیه. در شبهات تحریمیه و حکمیه،

سؤال:...

پاسخ: نه ما علم می داند دیگر. ما علم یعنی ما علم، همین مقدار که وجوب احتیاط را میداند

سؤال:...

پاسخ: نه این هم خیلی ظهور ندارد در حکم واقعی. انسان باید به همه تکالیف معلومه عمل کند. چه تکالیف معلومه واقعیه چه تکالیف معلومه ظاهریه. یکی از تکالیف معلومه ظاهریه هم وجوب احتیاط است.

سؤال:

پاسخ: نه یک سری موارد هست وجوب احتیاط در موردش نیست.

سؤال: واقعی و ظاهری. موارد غفلت و امثال اینها. جهل مرکب و اینها

پاسخ: نه جهل مرکب و غفلت. شک در شبهه موضوعیه. در شبهات تحریمیه شبهه وجوبیه. این جور موارد. آن بحثی که وجوب احتیاط هست فقط شبهه حکمیه تحریمیه است. قسم های خیلی خاصی است. محل بحث آنجا است. شبهه وجوبیه در اینکه لازم نیست اینها بحثی نیست. شبهه موضوعیه هم همین جور.

بنابر این روایت به نظر می رسد که البته این روایت یک خاصیتی هم به خصوص بنا بر این مبنا که کسی قبح عقاب بلا بیان را قبول نداشته باشد بگوید که عقل انسان حکم نمی کند دارد. کسانی که قبح عقاب بلا بیان را قبول دارند مفاد این روایت شبیه قبح عقاب بلا بیان می شود. کسی که قبول نداشته باشد یک مطلب جدید استفاده می شود. یعنی آن عقل انسان حکم می کند کأنه به لزوم احتیاط و این بیانی از شارع وارد شده است که البته من عمل بما علم عقل انسان که حکم می کند به لزوم احتیاط نه اینکه می خواهد بگوید که یک حکم ظاهری وجود دارد. نه عقل انسان می گوید که در جایی که شک کردید تا ترخیصی از جانب شارع وارد نشده باشد شما باید احتیاط کنید. این می شود ترخیص.

سؤال: ... چرا کلی معنا کردید مورد مورد نکردید. مثلا در این مورد خاص این مقدار را میدانم

پاسخ: نه این ظاهرش این است که در همه معلوماتش. من عمل بما علم، مورد موردی ظهور ندارد. ما علم موصول هست اطلاق دارد. یعنی به هر چیزی که می داند عمل کند.

سؤال: اگر در این مورد خاص

پاسخ: نه ظهور ندارد که انحلالی به آن معنا ظهور ندارد. احتمال اینکه این معنایی که مرحوم شیخ بگوید هست نمی خواهم بگویم که حتما هم ظهور در این معنا دارد. ولی این احتمال کاملا جدی هست که مراد از من عمل بما علم این است که کسی که به تمام آن چیزهایی که علم دارد کفی ما لم یعلم. عرض کردم این در مقام نفی استحقاق بودنش هم ظهور ندارد به نظر من. ولی احتمالش هست. یعنی کلام شیخ هم در هر دو مرحله هم از اینکه مراد از ما علم، جمیع ما علم هست هم اینکه این در مقام نفی استحقاق نیست. در مقام نفی فعلیت عقوبت است. هر دو احتمالش می رود. نمی خواهیم استظهار کنیم. همین احتمال باعث می شود که این روایت از صلاحیت استدلال بیفتد.

سؤال:...

پاسخ: به خاطر همین دیگر. می گوید شما نگران چیزی که نمی دانید نباشید. شما بروید معلوماتتان را عمل کنید

سؤال:... یعنی در هر موردی حاج آقا. یعنی به هر چیزی می دانید عمل کنید بقیه اش بخشیده شده است.

پاسخ: بخشیده شده است شرط کرده است. می گوید من عمل بما علم. به شرطی که، حالا اینها یک ان قلت و قلت هایی در چیزها دارند این مفهومش چیست این مفهوم را تقیید می کند. یک بحث های خیلی زیادی در مفاتیح الاصول هم خزائن الاحکام ببینید بحث هایی که اینجا کرده اند من اصلا وارد آن بحث هایش نمی شوم. به نظرم عمده اشکالی که هست همین اشکال مرحوم شیخ هست با آن اضافه هایی که از کلمات آقایان دیگر اضافه کرده ام که می تواند تقریب کلام شیخ باشد.

سؤال: شما که فرمودید محتمل الحرمه را شامل می شود این طرف که مورد شکش است چه طور شما می فرمایید که

پاسخ: گفتم فرض این است اگر ادله احتیاطی ها بپذیریم دیگر. بحث این است که اگر این را با ادله اخباری هاکنار هم بگذاریم، ادله اخباری ها حاکم بر این است. وارد بر این است به یک معنا. او باعث می شود که وجوب احتیاط معلوم هست در شبهات تحریمیه حکمیه بنابراین باید برای اینکه شخص عقاب نشود احتیاط در شبهات حکمیه را هم انجام دهد. خب این بحث تمام.

سؤال: در عرض ادله احتیاط قرار می گیرد این روایت

پاسخ: نه در عرض قرار نمی گیرد ادله احتیاط برایش حاکم می شود. عرض کردم این روایت را خیلی اخباری ها نباید گیر داشته باشند نگران این روایت نباشند چون منافات آن چنانی با ادله اخباری ها ندارد.

بله این دلیل به تعبیر مرحوم آقای صدر دلالت بر برائت علی قاعده قبح عقاب بلا بیان می کند. اگر دال باشد دلالت بر برائت علی وزان قاعده قبح عقاب بلا بیان می کند که بر کسی که به قاعده قبح عقاب بلا بیان عقلی قائل نباشد خب خیلی سودمند است. اگر بتواند این را اثبات کند. خود همان قبح عقاب بلا بیان ولو برای نفی ادله اخباری ها به درد نمی خورد ولی فی نفسه در سایر موارد خب مفید است دیگر. خب بگذریم.

اینها تا اینجا ادله ای بود که آقایان در کلماتشان آورده بودند. به نظر من به یک روایت دیگر هم می شود تمسک کرد. آن روایت فلله الحجه البالغه، روایت مسعده بن زیاد است. صحیحه مسعده بن زیاد اگر من نیاوردم چیزی را که از روی متن کتاب حدیثی بخوانیم مضمونش این است که در ذیل آیه فلله الحجه البالغه می گویند روز قیامت به شخص می گویند که چرا گناه کردی؟ می گوید که نمی دانستم. می گویند هل لا تعلمتَ؟ چرا یاد نگرفتی؟ فلله الحجه البالغه. خدا احتجاج می کند به هل لا تعلمتَ. به نظر می رسد که این رویت در مقام بیان تمام چیزی هست که خداوند می تواند احتجاج کند. اگر لزوم احتیاط هم، یعنی شارع مقدس احتیاط را جعل کرده باشد یا به حکم عقل یا به حکم نقل. خب یک احتجاج این است که چرا احتیاط نکردی. استدلال این است که چرا نرفتی یاد بگیری. اگر شخصی گفت که رفتم یاد گرفتم ولی به نتیجه نرسیدم.

سؤال:...

پاسخ: این اختصاص ندارد که ، بحث خود روایت روایت بدوی است. روایت چیز نیست روایت بدوی است. می گوید روز قیامت از یک نفر سؤال می کنم که چرا انجام ندادی می گوید نمی دانستم. می گوید چرا نرفتی یاد بگیری؟ اطلاق قضیه صورتی که طرف رفته است یاد بگیرد ولی نرسیده است به نتیجه و احتیاط نکرده است را هم شامل می شود. بنابراین معنایش این است که در ادامه این دیگر حجت دیگری وجود ندارد.

سؤال:...

پاسخ: نه بعضی موارد کسی که تفحص کند به علم حاصل می شود. خب آن موارد حجت برایش تمام است. ولی اطلاق روایت کسانی را هم که اگر تفحص کنند به علم نمی رسند را هم شامل می شود. آن معنایش این است که آن شخص در عدم عمل به واقعیات معذور است. دیگر خداوند حجتی برایش ندارد که چرا احتیاط نکردی. ظاهر روایت در مقام بیان جمیع حجج الهی است. و بنابراین اگر قرار باشد یک حجت دیگری هم اینجا وجود داشته باشد باید آن را ذکر کند. اگر کسی آن استدلال ما را بپذیرد خب این روایت امتیازش هم این است. که مخصوص شبهات حکمیه است. چون هل لا تعلمتَ لزوم تعلم را مطرح کرده است. لزوم تعلم مال شبهات حکمیه است. در شبهات موضوعیه که تعلم لازم نیست. مخصوص شبهات موضوعیه است از دو جهت به درد می خورد. اولا ادله اخباری ها خیل یوقت ها ادله برائت را حمل بر شبهه موضوعیه می کنند. خب این حمل بر شبهه موضوعیه نمی شود کرد. این اختصاص به شبهه حکمیه دارد. نکته دوم اینکه ما یک اشکال عامی در ادله برائت داشتیم از حاج آقا نقل می کردیم که ایشان استصحاب در شبهات حکمیه را اشکال می کنند که اطلاقش نسبت به قبل از فحص و بعد از فحص همه اینها را شامل می شود در حالی که در شبهات حکمیه قبل از فحص حتما استصحاب قائل نیست. ما یا باید تخصیص افرادی بزنیم بگوییم مراد شبهه موضوعیه است. یا تخصیص احوالی بزنیم به بعد از فحص آن بحث اشکال همیشگی که حاج آقا دارند که عرض کردم عین همان مطلب در ادله برائت هم می آید. من یک بار شنیدم ایشان با ادله برائت هم همین شبهه را مطرح می کردند. آن در این روایت نمی آید. چون این روایت مخصوص شبهه حکمیه بعد از فحص است. می گوید در شبهه حکمیه بعد از فحص حجت دیگری وجود ندارد. این دقیقا آن مطلبی را که انسان می خواهد. اگر استدلال به این روایت تمام باشد خیلی استدلال خوبی است. به نظر من تمام است. با حاج آقا صحبت می کردم خیلی حاج آقا چیز نبودند که بشود به این روای تمسک کرد. احتمالا می خواهند بگویند که این در مقام بیان جمیع حجج نیست. یکی از حجت ها را می خواهد بیان کند. به نظر من نه در مقام فلله الحجه البالغه می خواهد بگوید که حجت بالغه الهی این است تفسیر فلله الحجه البالغه است. اگر قرار باشد یک چیز دیگر هم داشته باشد نباید حجت بالغه تلقی شود. حجت بالغه چیز دیگری هم هست. همه اینها حجت هستند. این را تخصیص به ذکر زدن معنایش این است که این حجت بالغه الهی این است.

سؤال:... یعنی نرفتی دنبالش که پیدا کنی اگر ادله احتیاط را می دید

پاسخ: علم که حاصل نمی شود ادله احتیاط. بحث این است که این ادله می گوید که اگر بروی و تحقیق کنی دیگر معذور هستی. خب اگر کسی تحقیق کرد ولی باز شک برایش حاصل شد اگر احتیاط وجود داشته باشد که دیگر معذور نیست. یعنی بحث این است که یا شارع می گوید که یا باید عمل به شیء می کردی یا اگر نمی دانستی باید می رفتی یاد می گرفتی. خب اگر شما رفتید یاد بگیرید و تعلم کردید ولی به نتیجه نرسیدید. حالا این نکته را هم ضمیمه کنم این روایت فقط در زمان عصر حضور که نیست. این روایت در سایر عصور هم هست. در عصر حضور شما خب بگویید که به طور متعارف اگر کسی تعلم کند علم برایش حاصل می شود. ولی در عصور ما که این جور نیست. این روایت اختصاص به عصر پیغمبر و معصوم علیه السلام ندارد. عصر امکان حصول علم به سهولهٍ. زمان های ما خیلی وقت ها انسان تعلم هم کند آخرش برایش شک حاصل می شود. اطلاق روایت نسبت به این عصور اقتضا می کند که احتیاطی جعل نشده باشد. این ما حصل عرض ما هست.

سؤال: یعنی اگر مشکوک بود و احتیاط می خواست جعل شود باید احتیاط می کرد.

پاسخ: بله اکتفا نکند. می گوید اگر تعلم هم کردید؛

سؤال:...

پاسخ: یعنی چرا نرفتی یاد بگیری.

سؤال: هل لا تعلمتَ، یعنی هل لا تعلمتَ ما فی الشریعه...

پاسخ: نه آن معنایش این است که به خود احتیاط هم می شود احتجاج کرد و امثال اینها. حالا آن هم

سؤال:....

پاسخ: آن یک مرحله است که مراد از تعلمت چیست؟ تعلمت تکالیف واقعی یا اعم از تکالیف واقعیه و تکالیف ظاهریه. آن ممکن است ما بگوییم که، آن یک بحث استظهاری است که مفاد این برائتش برائتی است که به وزان قبح عقاب بلا بیان است؟ بنابراین ادله اخباری ها حاکم بر این ااست؟ یا نه به وزان برائت نیست و بالاتر از برائت حتی ناظر به این است که احتیاط هم جعل نشده است. آن یک مرحله دیگر است. من تصورم این است که این با ادله اخباری ها معارض هست. مفادش آن نیست که، ولی حالا من خیلی به آن اصرار ندارم که هل لا تعلمتَ، تعلم نسبت به امور واقعیه شریعت باشد، امور احکام ظاهریه. آن را من خیلی اصرار ندارم. همین مقداری که برائت ولو علی وزان قاعده قبح عقاب بلا بیان از آن استفاده شود سودمند است برای کسانی که در اصل ثبوت قاعده قبح عقاب بلا بیان تردید دارند یا قاعده قبح عقاب بلا بیان را می گویند که عقلا جاری نمی شود مثل آقای صدر و اینها برای آنها این روایت مفید است. چون عقیده آقای صدر این است ایشان می گوید که ولو حق الطاعه است از بعضی روایات مفاد قاعده قبح عقاب بلا بیان استفاده می شود.

سؤال:..

پاسخ: نه برائت شرعی مفادی که ادله احتیاط بر آن حاکم است. طبیعتا باید ادله اخباری ها را نفی کنیم. بعد از اینکه ادله اخباری ها را نفی کردیم و اثبات کردیم که آنها دال بر وجوب احتیاط نیستند می شود به آن تمسک کرد. خب این بحث در واقع تمام. دیگر ما می رویم یک بحث بعدی که اینجا به آن تمسک شده است اجماع هست در این مسئله تمسک شده است یک کلام مختصری در مورد اجماع می گوییم بعد می رویم به حکم عقل که عمده بحث قاعده قبح عقاب بلا بیان و اینها آنجا باید مطرح کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد